



بِسْمِ رَبِّ الشَّهَادَةِ

عنوان خاطره: **مرکز اسناد ایشاگران**

[illegible]

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

بدلت



نام خانوادگی و امضاء: نام و نام خانوادگی و امضاء، راوی:
 در خصوص این موضوع، به این شرح توضیح داده می‌شود:



مرکز اسناد و کتابخانه ملی

بسم الله الرحمن الرحيم
 این کتاب به مناسبت روز دانشجو و روز معلم
 تقدیم می‌گردد. امید است که این کتاب
 در راستای اهداف عالیه نظام تعلیم و تربیت
 و ارتقای سطح علمی و فرهنگی جامعه
 و ایجاد روحیه مسئولیت‌پذیری و تعهد
 در میان دانش‌آموزان و معلمان
 مؤثر واقع گردد.
 مدیرکل اسناد و کتابخانه ملی
 دکتر سید علی حسینی

این کتاب به مناسبت روز دانشجو و روز معلم
 تقدیم می‌گردد. امید است که این کتاب
 در راستای اهداف عالیه نظام تعلیم و تربیت
 و ارتقای سطح علمی و فرهنگی جامعه
 و ایجاد روحیه مسئولیت‌پذیری و تعهد
 در میان دانش‌آموزان و معلمان
 مؤثر واقع گردد.
 مدیرکل اسناد و کتابخانه ملی
 دکتر سید علی حسینی

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: _____
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: _____

[illegible][illegible]

24

نام و نام خانوادگی و امضاء، مصاحبه کننده :

۱۵ روز قبل از آنکه سری آفرید جسم برود من را بگفتن آن سجد برود بر قبر تمام دوستان من نشست و نشست
 که این کسید این خطه کسید من و آن آن عود نعمت حال این حرف را امروز من به این نشست از خدا
 خواسته ام که نه اسیر شوم و نه گنایم چون که طاعتش را ندانید فقط بترسید یا بایستیم بخور
 یکتا دم قبل از آنکه بفهمیم کسید من و خواب دیدم که عروس عباس است و یک عروس زن و عقد ملینه نثار
 عاریش نشسته و یک سید بن کسید نیز جلوی آن بود در خواب گریه می کردم و می نفتم که چرا این عروس را عاز
 ندانم عروس عباس من کجاست

یکبار نیز از جسم رفت زود رفت عاز من امروز با آن فرات دستم شغایفت و حق را از من صانع را بر سر دست
 که دستم ترش خود بود و بسیار رفتم بود است که حق را می بینم آن را با آن فرات شستند و در حق
 گرفتارم و دستم شغایفت

نام و نام خانوادگی مصطفی سید

● سنگسازان بی سنگر

یادی از شهید عباس کمال پور

از او خیلی تعریف می کردند. آدم پردل و جرأتی بود. باورش مشکل بود، پیکر نحیف و لاغر اندام او با اقدامات شجاعانه و متهورانه ای که تعریف می کردند، قابل جمع نبود، اما آنانکه با او مدتها محشور بودند او را بر آن صفات یافته بودند. دانه های تسبیح را دور از تیررس نگاه، یکی بعد از دیگری بر روی هم انداخته، ذکر را می افزود. می گفتند همیشه در حال ذکر است، سبقت در سلام، گوشه ای از سبقت و تقدم او بود، همانگونه که سخت ترین مأموریتها را او متقبل می شد، نقل کرده اند وقتی در حال خاکریز زدن بوده، از داخل یکی از سنگرها به سوی او تیراندازی می شود بدلیل شرائط حساس منطقه امکان این نبوده که به عقب برگردد و یا حداقل برای خود درنگ را جایز نمی دانسته است. از طرف دیگر بارش تیر نیز از انجام کار مانع می شده، در همان حال، بدون تأمل و بیم از خطر گلوله، بیل لودر را پر از خاک می کند و بسوی سنگری که آتش افروزی می کند،

حرکت می کند و بدین وسیله آتش خصم خاموش می شود و عملیات خاکریز زدن ادامه می یابد. قبل از شهادت چند روزی بود که بیقراری می کرد، اشک در چشمانش حلقه زده بود، زیر لب ذکر یا علی زمزمه می کرد. از او پرسیدم: پاسخی به من نداد، اصرار کردم، چون خیلی با هم صمیمی بودیم، و مرا صاحب سر خود می دانست، برایم تعریف کرد، با این شرط که تا زنده است برای کسی تعریف نکنم! گفت: خوابیده بودم؛ در عالم رویا احساس کردم سینه ام بسیار سنگین شده، مثل اینکه سنگینی کوهی بر سینه ام فشار می آورد، آنگونه که نفسهایم به شماره افتاده بود. مسلوب الاراده شده بودم، حتی نمی توانستم فریاد بکشم و از کسی استمداد بطلبم. احساس کردم ثانیه های آخر زندگی است، ناگهان ندای هاتقی را شنیدم که می گفت: ذکر یا علی (ع)، ذکر یا فاطمه (س)، وقتی لبان لرزانم به ذکر یا علی مشغول شد، احساس کردم می توانم تنفس کنم، سنگینی سینه ام سبک شد و به حالت عادی برگشتم. از آن روز به ذکر «یا علی» مداومت نمودم، می گفت و اشک می ریخت، و من بر این همه شیدایی و دلدادگی غبطه می خوردم.

در مأموریت آخر که برای زدن خاکریز رفته بود، آتش پر حجمی بر روی منطقه می ریختند، مثل همیشه او زودتر از دیگران داوطلب می شود و به اتفاق یکی از رفقا وارد دشت می شوند و مشغول خاکریز زدن می شوند. ناگهان گلوله مستقیم تانک به لودر آنها اصابت می کند، همراه او به پایین پرتاب می شود و لباسهای او آتش می گیرد، سراسیمه به پایین می پرد، رفیقش را در حال سوختن می بیند، سریعاً یک پتو روی او می اندازد تا آتش را خاموش کند گلوله ای دیگر در کنار آن دوروی زمین می خورد و ترکشی به قلب او اصابت می کند، وقتی به بالای سر او رسیده بودند، آخرین ذکر یا علی را، زمزمه می کرد.